



Directional Metaphor in Nahj al-Balagha

Case Study of “Wisdoms”

Zahra Jalili¹ 

1. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Payam-e Noor, Tehran, Iran. Email: z_jalili@pnu.ac.ir

Abstract

Today's cognitive linguistics does not consider metaphor an aesthetic device with a literary application, but it is a means that crystallizes human thought and depicts abstract concepts. Nahj al-Balagha, as the brother of the Quran, is full of abstract concepts that are coherent in terms of content and words, and there is discourse interaction between them. Therefore, by using the theory of conceptual metaphor, we can get a better understanding of the speaker's thoughts. The directional metaphor, as a conceptual metaphor, conceptualizes abstract concepts in the form of six directions which are rooted in the experience and culture of the native speakers on the one hand, and depict abstract concepts on the other. This research aims to investigate the semantic role of the six directions in the wisdoms of Nahj al-Balagha using the analytical-descriptive method based on the theory of conceptual metaphor. Accordingly, it makes the innovative concepts of the destination clearer by using the concepts of the source. The research seeks to answer the question, "How do directional metaphors show the abstract concepts of Nahj al-Balagha's wisdoms?" In conclusion, it indicates that the signs including migration, death, and becoming a chaste angel and the signs including desire, and journey to the afterlife are conceptualized with near and far metaphors. Also, transcendental meanings such as science with action, blind eye, and Islam are depicted with high and highest metaphors and decadent meanings such as lack of heart preparation and not leaving an inheritance have come with the metaphor of turning away.

Keywords: Directional Metaphor, Cognitive Metaphor, Wisdoms, Linguistics, Nahj al-Balagha.

Cite this article: Jalili, Z. (2024). Directional Metaphor in Nahj al-Balagha: Case Study of “Wisdoms”. *Quranic Researches and Tradition*, 57 (1), 73-89. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2024.368025.670273>



Article Type: Research Paper

Received: 16-Nov-2023

Received in revised form: 14-Dec-2023

Accepted: 13-Mar-2024

Published online: 10-Sep-2024

استعارهٔ جهتی در نهج البلاغه

مطالعه موردی: حکمت‌ها

زهرا جلیلی^۱

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکدهٔ ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
رایانامه: z_jalili@pnu.ac.ir

چکیده

در زبان‌شناسی شناختی امروز، استعاره وسیله‌ی زیبایی‌شناختی نیست که کاربردی ادبی داشته باشد بلکه ابزاری است که با آن اندیشه آدمی تبلور می‌یابد و مفاهیم انتزاعی و غیر محسوس به تصویر کشیده می‌شود. نهج البلاغه نیز به عنوان اخ القرآن، مشحون از مفاهیم انتزاعی است که از نظر محتوا و کلام با هم منسجم هستند و بین آن‌ها تعامل گفتمانی وجود دارد؛ لذا می‌توان با استفاده از نظریه استعاره مفهومی، شناخت بهتری نسبت به اندیشه گوینده سخن پیدا نمود. یکی از انواع استعاره‌های مفهومی، استعاره جهتی است که مفاهیم انتزاعی را در قالب جهت‌های شش‌گانه مفهوم‌سازی می‌کند. جهت‌هایی که از یک سو ریشه در تجربه و فرهنگ اهل زبان دارند و از سوی دیگر مفاهیم مجرد را به تصویر می‌کشند. پژوهش حاضر برآن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس نظریه استعاره مفهومی، نقش معنایی جهات شش‌گانه را در حکمت‌های نهج البلاغه بررسی کند و از طریق آن، مفاهیم بدیع حوزه مقصد را با استفاده از حوزه مبدأ هر چه روشن‌تر نماید. در جهت تحقق این هدف، تحقیق حاضر در پی پاسخ به این سؤال است که استعاره‌های جهتی چگونه مفاهیم انتزاعی حکمت‌های نهج البلاغه را می‌نمایند؟ بر اساس نتایج، نشانه‌های دربرگیرنده کوچ کردن، مرگ، فرشته شدن عقیف و نشانه‌های دربردارنده آرزو، سفر آخرت با استعاره‌های نزدیک و دور مفهوم‌سازی شده‌اند؛ هم‌چنین معانی متعالی مانند علم با عمل، چشم‌پوشی و اسلام با استعاره بالا و بالاترین به تصویر درآمده است و معانی انحطاطی مانند عدم آمادگی قلبی و نگذاشتن ارث با استعاره روی‌گردانی آمده است.

کلیدواژه‌ها: استعاره جهتی، استعاره شناختی، حکمت‌ها، زبان‌شناسی، نهج البلاغه.

استناد: جلیلی، زهرا (۱۴۰۳). استعارهٔ جهتی در نهج البلاغه: مطالعه موردی: حکمت‌ها. پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۷ (۱)، ۷۳-۸۹.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۵

© نویسندگان

بازنگری: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2024.368025.670273>

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳

انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۲۰



مقدمه

نهج البلاغه، به عنوان ذخیره ماندگار ادبیات عربی در بردارنده آموزه‌های حکمی و اخلاقی است که همواره مورد توجه ادیبان بوده و نکات ادبی و بلاغی آن، در معرض نقد و کنکاش قرار گرفته است. اولین تحقیقات حول نهج البلاغه توجه به نکات بیانی و استعاری در آن بوده است. با بروز و ظهور مکاتب جدید در زبان‌شناسی و بخصوص زبان‌شناسی شناختی، به تدریج این نوع مطالعات درباره نهج البلاغه رنگ باخت و رویکردهای زبانی نو مورد توجه قرار گرفت تا از رهگذر آن، به زوایای پنهان اندیشه صاحب سخن پی برد و هدایت آن را هر چه بیش‌تر دریافت نمود. بر اساس این نظریه، «تفکر انتزاعی دارای یک مبنای جسمانی است و ساختارهای مفهومی تا حدودی از راه نظام استعاری سازمان می‌یابند که در آن یک حوزه مفهومی در قالب حوزه مفهومی دیگر درک پذیر باشد.» (مواظبی و دیگران، ۱۴۰۱: ۵۳) در این نظریه، زبان به عنوان ابزار فهم و شناخت به کار می‌رود و کاربرد آن در حوزه تفکر و اندیشه است. بنابراین در زبان‌شناسی شناختی، پایه کلام، محتوا و مضمون است، نه شکل و ظاهر سخن. به عبارت دیگر استعاره در دیدگاه زبان‌شناسی معاصر با معنای سنتی خود فاصله گرفته و دیگر عمل ذهنی بر پایه واژگان نیست بلکه بنا بر نظر لیکاف و جانسون (پایه‌گذاران نظریه استعاره‌شناختی) زبان استعاری بر پایه نظام فکری استعاری شکل می‌گیرد و به جهت تشابهی که در دو حوزه مبدأ و مقصد وجود دارد می‌توان مفهوم انتزاعی مذکور را مفهوم سازی نمود.

با این توضیح می‌توان بیان کرد که نهج البلاغه به عنوان کتاب انسان‌ساز و تالی تلو قرآن کریم که دارای رسالت الهی است تا با تربیت و تزکیه انسان، وی را به جایگاه رفیع انسانی خود برساند، در حوزه‌های مختلف تربیتی، اخلاقی، عبادی، اجتماعی و مانند آن نکات قابل ملاحظه‌ای دارد که امام علی علیه السلام با بیانی نغز و شیوا، این معانی انتزاعی را مفهوم سازی نموده است و به تعبیری، سخنان امام علیه السلام در نهج البلاغه مملو از گزاره‌هایی است که در آن‌ها مفاهیم الهی و عمیق بر پایه استعاره‌های مفهومی نمود یافته تا در عمق جان نفوذ کند و در ذهن جای گیرد. این استعاره‌ها از نظر محتوا و کلام با هم منسجم هستند و بین آن‌ها تعامل گفتمانی وجود دارد. به گونه‌ای که تمامی استعاره‌ها و مجازهای موجود در نهج البلاغه، تصورات استعاری را تقویت و تأیید می‌کنند (رک. قائمی، ۱۳۹۷: ۲۷). مروری بر حکمت‌های نهج البلاغه نشان می‌دهد که جهات شش‌گانه از جمله الفاظی است که در آن به کار رفته تا مفاهیم غیر محسوس و انتزاعی را در قالب استعاره مفهومی جهتی مفهوم‌سازی کند. به تعبیری دیگر، جهات شش‌گانه علاوه بر استفاده در معنای حقیقی خود، در معنای مجازی نیز به کار گرفته شده تا معانی متعالی موجود در نهج البلاغه، هر چه بیشتر نمایان شود.

بیان مسأله

استعاره به عنوان یکی از ارکان علم بیان، مدتهای مدیدی مورد توجه محافل ادبی بود و انواع مختلف آن، در معرض بحث و گفتگو قرار داشت و این نگاه ادبی به استعاره تا زمان معاصر ادامه یافت. ولی با پیدایش زبان‌شناسی شناختی، زبان‌شناسان معاصر به این نکته دست‌یافتند که نگاه ادبی صرف و زیبایی‌شناسانه به استعاره، استفاده از آن را در محدوده متون ادبی قرار می‌دهد و در مقابل استعاره به معنای مفهومی و شناختی آن، می‌تواند عبارت‌های زبانی را تحلیل نموده و مفاهیم انتزاعی را، به بهترین وجه انتقال دهد؛ لذا برای انتقال مفاهیم نهج البلاغه، استعاره مفهومی، روشی قابل اعتناست. به عبارت دیگر با استفاده از استعاره مفهومی می‌توان معانی نهج البلاغه را، با کیفیتی بهتر و در سطحی گسترده‌تر، به مخاطبین منتقل کرد؛ زیرا این کتاب عظیم دربرگیرنده مفاهیم گسترده انتزاعی است. از این‌رو، مقاله حاضر با هدف بررسی زبان‌شناختی استعاره‌های جهتی نهج البلاغه در بخش حکمت‌ها و با روش تحلیلی توصیفی انجام می‌پذیرد و در صدد است که به قدر وسع خود، از طریق استعاره مفهومی جهتی در زبان‌شناسی شناختی، مفاهیم والای حکمت‌ها را آشکار سازد. سوال اساسی این است که چگونه استعاره‌های جهتی، مفاهیم انتزاعی حکمت‌های نهج البلاغه را می‌نمایاند؟

پیشینه پژوهش

درباره استعاره از دیدگاه سنتی در نهج البلاغه آثار متعددی به رشته تحریر درآمده‌است اما از نظر زبان‌شناسی شناختی تحقیقات زیادی صورت نپذیرفته‌است. در ادامه به برخی از این آثار اشاره می‌شود: مقاله «استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی» تالیف ایمانیان و نادری انتشار یافته در پژوهش‌های نهج البلاغه‌است که نویسندگان مقاله به این نتیجه دست‌یافته‌اند که در استعاره‌های جهتی نهج البلاغه همیشه جهت بالا، دربردارنده معنای مثبت و جهت پایین دربردارنده معنای منفی نیست بلکه این موضوع، امری نسبی است و به جایگاه گوینده و مخاطب و موضوع گفتگو و جایگاه مکانی مشابه و مشابه به و مطالب دیگر بستگی دارد.

مقاله دیگر با عنوان «استعاره‌های جهتی قرآن با رویکرد شناختی» نوشته کرد زعفرانلو کامبوزیا و حاجیان منتشر شده در فصلنامه نقد ادبی است که نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که مفاهیم ارزشی زیادی در قرآن در حوزه مقصد وجود دارد که با انطباق بر حوزه مبدا مکان، تصویرسازی و ارزش گذاری می‌شود؛ استعاره‌های جهتی بالا و پایین به ترتیب، مفاهیم خوب و ارزشمند و بد و بی‌ارزش را مفهوم‌سازی می‌کنند.

مقاله دیگر «تحلیلی معناشناختی از امنیت در قرآن کریم مبتنی بر نظریه استعاره‌های جهتی» نوشته شیرزاد و دیگران انتشار یافته در فصلنامه آموزه‌های قرآنی است. طبق نتایج، قرآن کریم بین

حوزه‌های مقصد یعنی امنیت و ناامنی در مفاهیم دینی با حوزه‌های مبدا یعنی جهات شش‌گانه، ارتباط معنایی برقرار می‌کند و به این شکل تعالیم حیات‌بخش خود را به مخاطبان وحی انتقال می‌دهد. با توجه به مقالات مذکور، مطالعه‌ای که به طور مستقیم حکمت‌های نهج البلاغه را از منظر نظریه استعاره مفهومی جهتی مورد بررسی قرار دهد تدوین نشده است؛ لذا مقاله حاضر سعی نموده تا به قدر وسع به بررسی استعاره‌های جهتی حکمت‌های نهج البلاغه بپردازد و با بهره‌جویی از این نظریه، مفاهیم انتزاعی حکمت‌های نهج البلاغه را هر چه روشن‌تر نماید؛ از این‌رو پژوهش حاضر می‌تواند گام نویی در این زمینه محسوب شود.

ضرورت و اهمیت پژوهش

همواره در ادیان مختلف کتب اصیلی وجود دارد که تفسیر و توضیح متون الهی است و با مراجعه به آن می‌توان پیام الهی را در قالبی دیگر دریافت نمود. نهج البلاغه نیز به عنوان اخ القرآن از کتب اصیل اسلامی است که تعالیم حیات‌بخش الهی را با بیانی دیگر، به مسلمانان و آزادگان جهان عرضه می‌کند لذا آشنایی هر چه پیش‌تر با مفاهیم موجود در آن، می‌تواند افق‌های جدیدی را در برابر سالکان طریق الهی بگشاید؛ بنابراین آشنایی با حکمت‌های نهج البلاغه از منظر نظریه استعاره مفهومی جهتی که اساس آن بر پایه محتوا است و نه کلمات، گام مؤثری در این مسیر است. در این پژوهش مفاهیم دینی موجود در حکمت‌ها که غالباً مفاهیمی انتزاعی است از طریق جهات مکانی عینی مفهوم سازی می‌شوند تا هر چه آشکارتر گردند.

بحث

از میان سه دیدگاه مطرح در زبان‌شناسی معاصر، زبان‌شناسی نقش‌گرا، زبان‌شناسی صورت‌گرا و زبان‌شناسی شناختی، زبان‌شناسی شناختی از اهمیت خاصی برخوردار شده و محققان زیادی بدان پرداخته‌اند و در میان فروع زبان‌شناسی شناختی نیز، معناشناسی شناختی با اقبال فراوانی در محافل پژوهشی روبه‌رو شده است. نظریه‌ای که نخستین بار از سوی لیکاف مطرح شد و بر اساس این نظریه، دانش زبانی مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۶۳). در میان مباحث معناشناسی شناختی نیز، استعاره مفهومی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. این استعاره نخستین بار توسط لیکاف و جانسون در کتابی با نام استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، مطرح شد و در حقیقت نگاهی نو به استعاره بود. زیرا سالیان متمادی استعاره به عنوان ابزاری ادبی برای خلاقیت‌های شاعرانه به حساب می‌آمد و حضورش در زندگی روزمره عیان نبود (رک. نهماوندی و گلفام، ۱۴۰۱: ۱۳۳). بنابر نظریه استعاره مفهومی، این استعاره از دو حوزه مفهومی تشکیل می‌گردد که در آن یک حوزه در چارچوب یک حوزه دیگر درک می‌شود (رک. قائمی، ۱۳۹۷: ۱۴). استعاره مفهومی از سه رکن، نگاشت، قلمرو مبدأ و قلمرو مقصد تشکیل شده است. مبدأ دارای مفاهیمی عینی‌تر و مقصد

دارای مفاهیمی انتزاعی تر و نگاشت که تناظر بین مفاهیم عینی و ذهنی است (رک. منوچهری و شفق، ۱۴۰۰: ۱۱۹). استعاره‌های مفهومی به لحاظ ویژگی‌های مختلف دسته‌بندی می‌شوند که مهم‌ترین آن، تقسیم‌بندی از نظر نقش‌شناختی آنها است. استعاره‌های مفهومی بر اساس نقش‌شناختی خود به سه دسته تقسیم می‌شوند. استعاره ساختاری، هستی‌شناسی، جهتی.

استعاره ساختاری «استعاره‌ای است که در آن از یک امر مشخص و دارای نظم برای ساختن چارچوب مفهوم دیگر که نامشخص است، استفاده می‌شود.» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۲۹) در این استعاره ساختار دقیقی از حوزه مبدأ به ساختار مفهوم انتزاعی منتقل می‌شود (حسینی، ۱۳۹۶: ۴۴). استعاره هستی‌شناسی هم نوع دیگر استعاره مفهومی است که در آن معانی انتزاعی در قالب شیء، جسم، شخصیت، ماده و یا ظرف مفهوم سازی می‌شود. مانند عبارت مرگ انسان را هدف قرار داد که بر اساس استعاره مفهومی مرگ انسان است می‌باشد که مفهوم انتزاعی مرگ را، به صورت انسان به تصویر می‌کشد. «این شخصی انگاری به ما اجازه می‌دهد که گستره وسیعی از تجربه‌های مربوط به پدیده‌های غیر انسانی را در چارچوب انگیزه‌ها، مشخصه‌ها و فعالیت‌های انسانی درک کنیم.» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۶۱)

استعاره جهتی هم یکی دیگر از انواع استعاره مفهومی است که در آن برای نشان دادن مفاهیم انتزاعی از یک جهت فیزیکی استفاده می‌شود. استفاده از استعاره‌های جهتی، «قراردادی و دلبخواهی نیستند و بر اساس تجربه جسمانی و فرهنگی شکل می‌گیرند و ممکن است در فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت باشند. برای مثال در برخی فرهنگ‌ها، آینده در عقب است که البته وجه غالب، همان نظام‌مند بودن استعاره‌های جهتی است.» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۶۱) مانند استعاره در اوج سلامتی به سر می‌برد و یا از شرمندگی سرش را پایین انداخت که سلامتی با جهت فیزیکی بالا و شرمندگی با جهت پایین توصیف می‌شود (رک. منوچهری و شفق، ۱۴۰۰: ۱۱۵).

در مقایسه‌ای بین دیدگاه سنتی و نظریه معاصر درباره استعاره می‌توان گفت:

استعاره سنتی بر پایه واژه‌هاست ولی در نظریه معاصر اساس اندیشه‌ها است. در استعاره سنتی هدف زیبایی لفظی است ولی در نظریه معاصر هدف درک بهتر مفهوم است. اساس استعاره سنتی بر پایه شباهت است ولی در نظریه معاصر شباهت پایه و اساس نیست. استعاره سنتی مورد استفاده خاص است ولی در نظریه معاصر مخاطب عموم اهل اندیشه‌اند. استعاره در دیدگاه سنتی، صنعتی کلامی است که در علم بیان کاربرد دارد ولی در نظریه معاصر امری زیبایی‌شناسی نیست (رک. کوچش، ۱۳۹۳: ۵-۶).

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که استعاره‌ها، ریشه در تجربه فرهنگی و اجتماعی ما دارند و استفاده از آنها تصادفی نیست و هیچ استعاره‌ای نمی‌تواند معنی انتزاعی حوزه مقصد را روشن نماید مگر آن که در تجربه گوینده و مخاطب آن زبان در حوزه مبدأ وجود داشته باشد.

استعاره جهتی در حکمت‌ها

مبنای بررسی استعاره جهتی در مقاله حاضر، نهج البلاغه شرح فیض الاسلام و بحرانی و ابن ابی الحدید است. در این مطالعه تعدادی استعاره جهتی مورد بررسی قرار گرفته است که بر مبنای جهت‌های بالا و پایین، جلو و پشت، دور و نزدیک، مفهوم سازی شده است. قابل ذکر است که در بحث‌های علمی هر نشانه زبانی بر مدلول خاصی دلالت دارد اما در مفاهیم انتزاعی هر نشانه زبانی مانند جهات شش‌گانه نمایان‌گر مدلول‌های متعددی است که در بردارنده معانی ضمنی فراوان و بعضاً متضاد است و لذا زبان و به طور خاص جهات مکانی، ابزاری است که برای به تصویر کشاندن مفاهیم انتزاعی کاربرد دارد (رک. پورالخاص و آلیانی، ۱۳۹۷: ۲۱۳).

استعاره جهتی بر مبنای قرب و بعد

منیة (مرگ) نزدیک است. امنیة (آرزو) دور است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيَجِدُّ الْأَمَالَ وَيُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ وَيُبَاعِدُ الْأَمْنِيَّةَ (حکمت/ ۶۹)
امام علی علیه السلام در حکمت ۶۹ درباره گذشت ایام و فرسودگی جسم و پیری می‌فرماید: روزگار بدن‌ها را فرسوده می‌سازد ... مرگ را نزدیک می‌گرداند و آرزوها را دور می‌کند (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۱۷).

بر مبنای نظریه لیکاف و جانسون، «استعاره جهتی با موقعیت فیزیکی و جسمانی هر فرد تطابق دارد» (پورالخاص و آلیانی، ۱۳۹۷: ۲۱۳) و در این حکمت نیز گذشت ایام موجب ضعف و سستی شده و مرگ را نزدیک می‌گرداند و با نزدیک شدن مرگ، آرزوها دور می‌شود. امیر المؤمنین علی علیه السلام در این حکمت با بهره‌گیری از مفهوم عینی دوری و نزدیکی، مفهوم انتزاعی سپری شدن ایام و آمدن پیری و آرزوهای دور و دراز محقق نشده را به تصویر کشیده است و هدف آن حضرت نهی انسان از آرزوهای دور و دراز است. ایشان روزگار را به سان موجودی قاهر و مسلط معرفی نموده که با گردش خود (یعنی شب و روز)، اجسام را کهنه می‌کند و در عین حال آرزوها را (برای جمع بیشتر دنیا) نو می‌سازد و این ضعف و پیری تدریجی، موجب نزدیک شدن مرگ و دور شدن آرزوها می‌شود. استعاره جهتی نزدیکی مرگ و دوری آرزو، ذیل استعاره «الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيَجِدُّ الْأَمَالَ» آمده است.

در شرح بحرانی در توضیح نزدیکی مرگ و دوری آرزوها آمده نو شدن آرزوها، به جهت فریب و غرور حاصل از پندار باطل بقاء دنیا و صحت و سلامت در آن است و این فریب، بیش‌تر شامل حال پیران می‌شود که بر اثر طول عمر و تجربه، نیاز و فقر پیدا می‌کنند و لذا به جمع مال حرص می‌ورزند و برای به دست آوردن آن، آرزوهای دور و دراز دارند (۱۴۲۰: ج ۵: ۲۵۶).

الرحیل (کوچ کردن) نزدیک است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّحِيلُ وَشِيكُ (حکمت/ ۱۷۸)

امام علی در حکمت ۱۷۸ درباره رفتن از دنیا می‌فرماید: کوچ کردن و رفتن از دنیا نزدیک است و خردمند کسی است که توشه برداشته و برای مرگ آماده باشد (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۷۲).
 امام علیه السلام در بیانی دیگر بر این مضمون تکیه دارد. آن حضرت علیه السلام در حکمت ۴۰۸ اهل دنیا را به کاروانی شبیه نموده که در منزل گاهی برای استراحت فرود آمده‌اند و ناگاه رئیس کاروان ندا دهد که آماده کوچ باشید که دیگر، جای استراحت نیست «إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَهُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَازْتَحَلُّوا».

امام علی علیه السلام در این حکمت نیز با بهره‌گیری از مفهوم عینی نزدیک بودن، مفهوم انتزاعی مرگ را نمایان ساخته است. در حقیقت استعاره «الرَّجِيلُ وَشَيْكُ» ذیل استعاره «المَوْتُ رَجِيلٌ» یعنی مرگ کوچ کردن است و عاقل کسی است که برای این سفر قریب الوقوع زاد و توشه فراهم کند. امام علیه السلام در جایی دیگر در حکمت ۷۴ از کمی زاد و طول سفر و سختی محل ورود سخن به میان آورده است آنجا که می‌فرماید: «أَمْ مِنْ قَلِيلَةِ الزَّادِ وَطُولِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ»
 در شرح ابن ابی الحدید پیرامون نزدیکی مرگ از قول برخی از حکماء آمده انسان قبل از به وجود آمدن عدم است و بعد از وجود نیز عدم می‌شود یعنی وجودی متناهی در بین دو عدم نامتناهی. آن‌گاه حقیقت انسان را به برقی شبیه نمودند که لحظه‌ای در تاریکی می‌زند و فضا را روشن می‌کند و سپس خاموش می‌شود و مجدداً تاریکی حاکم می‌گردد (۱۴۰۴: ج ۱۸: ۱۷۳).

قرب به دنیا بعد از آخرت است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا شِ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ ... (حکمت/۱۰۰)

امام علیه السلام در حکمت ۱۰۰ درباره حقیقت دنیا و آخرت، آن دو را، دو دشمن متفاوت، دو راه مختلف معرفی نموده است که دوستی با هر کدام، دشمنی با دیگری است و در ادامه آن دو را به مانند مشرق و مغرب دانسته که نزدیک شدن به هر کدام دوری از دیگری است (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۳۳).

در این حکمت از استعاره جهتی حرکتی رونده به سوی یک چیز بهره برده شده است و امام علیه السلام در این حکمت نیز با بهره‌جویی از مفهوم عینی مکانی دوری و نزدیکی، حقیقت انتزاعی دنیاگرایی و آخرت‌خواهی را به تصویر کشانده است. درواقع استعاره «قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخِرِ» ذیل استعاره «الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ مَشْرِقٌ وَمَغْرِبٌ» است. یعنی نزدیکی به دنیا، دوری از آخرت است و بالعکس. به عبارت دیگر انسان برای نزدیک شدن به آخرت، باید از بسیاری خواسته‌های نفسانی و دنیایی فاصله بگیرد تا در راه آخرت‌طلبی قدم بردارد.

در شرح ابن ابی الحدید پیرامون جدایی و فاصله دنیا و آخرت آمده: فصل دنیا و آخرت بین و روشن است زیرا عمل هر کدام ضد دیگری است. عمل دنیا، اکتساب، اضطراب در رزق و اهتمام به امر

معاش و فرزند و همسر و مانند آن است و عمل آخرت، قطع علائق، ردّ شهوات، قیام برای عبادت و صرف وجه از هر چه مانع ذکر اوست می‌باشد (۱۴۰۴: ۱۸: ۱۲۱).

سفر آخرت دور است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ (حکمت/ ۲۷۲)

امام علیه السلام در حکمت ۲۷۲ درباره ترغیب به اطاعت از خداوند و تقوا می‌فرماید: هر که دوری سفر آخرت را به یاد داشته باشد آماده می‌شود (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۲۲۳). در شرح بحرانی در توضیح این حدیث آمده متذکر درازی راه آخرت و طولانی بودن آن، خود را برای چنین سفری آماده می‌کند و آمادگی او همان تقواست (۱۴۲۰: ۵: ۳۵۹). ابن ابی الحدید نیز در توضیح این حکمت و اهمیت زاد و توشه با خود داشتن، دنیا را به مثابه کاروانی دانسته که در صحرایی حرکت می‌کند برخی از ایشان هنگام رسیدن به آب گوارا، کمی نوشیده و قدری هم با خود برمی‌دارند ولی بعضی دیگر آب بسیار نوشیده و آبی با خود برنمی‌دارند و لذا در میانه راه بر اثر تشنگی جان می‌دهند (۱۴۰۴: ۱۹: ۱۷۱).

امام علیه السلام در این حکمت از استعاره جهتی دوری (بعد السفر) برای نشان دادن اهمیت سفر آخرت وام گرفته است یعنی با استفاده از جهت فیزیکی دوری، حقیقت خطیر بودن آخرت را به تصویر کشیده است و این استعاره، ذیل استعاره «الْمَوْتُ رَجِيلٌ» و «الرَّجِيلُ وَشِيكٌ» و مانند آن است و تمامی آن‌ها در «فضای گفتمان دینی دارای انسجام گفتمانی و محتوایی است و بین این استعارات تناسب، سازگاری، ارتباط و تعامل گفتمانی وجود دارد.» (قائمی، ۱۳۹۷: ۲۷)

نزدیکی به فرشتگان با عفت

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ (حکمت/ ۴۶۶)

امام علیه السلام در حکمت ۴۶۶ در ستایش پاکدامنی می‌فرماید: اجر مجاهدی که در راه خدا شهید می‌شود بیش‌تر از کسی نیست که توانایی انجام حرام را دارد ولی عفت می‌ورزد. همانا نزدیک است که انسان پاکدامن فرشته‌ای از فرشتگان الهی شود (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۲۲۳). این حکمت فقط در شرح ابن ابی الحدید آمده و در توضیح آن از زبان یکی از حکماء بیان شده است که اگر می‌خواهید به خداوند شناختی یقینی داشته باشید بین خود و محارم الهی دیوار آهنینی قرار دهید تا درهای معرفت الهی بر شما گشوده شود «إِذَا شِئْتَ أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ مَعْرِفَةً يَفِيئَةً فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْمُحَارِمِ حَائِطًا مِنْ حَدِيدٍ فَسَوْفَ يَفْتَحُ عَلَيْكَ أَبْوَابَ مَعْرِفَتِهِ» (۱۴۰۴: ۲۰: ۲۴۲) و یا از زبان حذیفه بن الیمان نقل شده که روز قیامت عده‌ای را با حسنات زیاد و نماز و روزه و شب زنده‌داری به سوی آتش می‌برند زیرا آنان هنگامی که حرام بر ایشان عرضه می‌شد به سمت آن خیز برمی‌داشتند

«... إِنَّهُمْ كَانُوا يَصْلُونَ وَيَصُومُونَ وَيَأْخُذُونَ أَهْبَةً مِنَ اللَّيْلِ وَلَكِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا عُرِضَ عَلَيْهِمُ الْحَرَامُ وَنَبَّوْا عَلَيْهِ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲۰: ۲۴۳).

امام علیه السلام در این حکمت برای نمایاندن مقام عفت و پاکدامنی، از استعاره جهتی مکانی «کاد» به معنی نزدیک بودن همراه با لام تأکید بهره جسته است. «کاد» قیدی است که به معنی مقاربت است (الهاشمی، ۱۳۶۸: ۱۶۸). یعنی امام علیه السلام با استعاره فیزیکی نزدیک به ملک شدن، عظمت کار انسان عقیف و جایگاه وی را به نمایش گذاشته است و برای برجسته نمودن کار او، این مطلب را با مقدمه مقایسه‌ای آورده است؛ مقایسه بین عقیف و مجاهد شهید. یعنی بالاترین مقام انسانی که خداوند در قرآن کریم درباره آن فرموده است: و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّكَ يُرْزَقُونَ) (آل عمران / ۱۶۹). به بیانی دیگر بذل جان بالاترین مرتبه ایثار است که در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که بالای هر نیکی نیکوکار، نیکی وجود دارد مگر آن گاه که شخص در راه خدا کشته می‌شود که بالاتر از آن نیکی نیست: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يَفْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۴۸). حال انسان عقیفی که قادر بر حرام است و پاکدامنی می‌ورزد با چنین بنده‌ای مقایسه می‌شود و اجر او کمتر از مجاهد شهید نیست و نزدیک است ملکی از ملائک الهی شود.

امر آخرت نزدیک است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ (حکمت / ۱۵۹)

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۵۹ درباره دل نبستن به دنیا و اهل آن می‌فرماید: امر آخرت که از مرگ شروع می‌شود نزدیک است پس برای توشه برداشتن بکوش و با هم بودن اندک است پس دل بستگی نداشته باش (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۶۷).

در شرح بحرانی امر، امر الله یعنی مرگ دانسته شده و اصطحاب نیز همراهی در دنیا معرفی شده است (۱۴۲۰: ج ۵ / ۳۱۳). ابن ابی الحدید نیز این حدیث را یادآور مرگ و سرعت زوال دنیا دانسته است (۱۴۰۴: ج ۱۸: ۳۹۴).

حقیقت نزدیکی مرگ و کوتاهی دنیا، امری است که در آیاتی از قرآن کریم نیز بدان اشاره شده که از جمله آن می‌توان به سوره نازعات اشاره نمود آنجا که آمده است: گوئی آنان روزی که قیامت را می‌بینند چنین می‌پندارند که در برزخ جز شامگاهی یا صبح گاه آن درنگ نکرده‌اند (كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا) (نازعات / ۴۶). امام علیه السلام برای توصیف نزدیک بودن امر آخرت از استعاره مکانی نزدیک بودن بهره جسته است. یعنی با استفاده از جهت فیزیکی نزدیک بودن، حقیقت انتزاعی آخرت و نزدیک بودن آن را به تصویر کشیده است. در حقیقت استعاره‌های جهتی با

تصویر فضای هندسه‌ای که در ذهن به وجود می‌آورند، مفهومی جدید و در نتیجه درکی جدید می‌آفرینند که البته بر مبنای تجربه و فرهنگ و ساختار بدنی انسان شکل می‌گیرند (کرد زعفرانلو کامبوزیا و حاجیان، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

استعاره جهتی بر مبنای بالا و پایین

علم بی‌عمل پایین و علم همراه با عمل بالا است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ (حکمت/۸۸)

حضرت علی علیه السلام در حکمت ۸۸ در نکوهش علم بی‌عمل (لقلقه زبان) آن را پایین‌ترین علم معرفی نموده و بالاترین آن را، علمی دانسته که در اعضا و جوارح موجود است یعنی انسان بدان عمل می‌کند (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۲۷).

امام علیه السلام در این سخن برای توصیف ارزشمندی و بی‌ارزشی از استعاره جهتی بالا و پایین وام گرفته است. یعنی با بهره جویی از جهت فیزیکی پایین و بالا، حقیقت انتزاعی علم بی‌عمل و علم باعمل به تصویر آمده است زیرا «برسر گرفتن چیزی و به سمت بالا بردن آن به معنی با اهمیت دانستن آن است و انسان‌ها با درکی که از جهات دارند برخی از مفاهیم انتزاعی را به کمک آن‌ها عینی می‌کنند» (رک. منوچهری و شفق، ۱۴۰۰: ۱۱۵ و ۱۲۱). بنابراین نگاهت علم همراه با عمل بالاست و علم بی‌عمل پایین است، بر اساس استعاره جهتی بالاترین علم و ظهور آن در اعضا و جوارح با پایین‌ترین علم و وقوف آن در زبان در تناظر است.

در شرح ابن ابی الحدید در توضیح پایین‌ترین و بالاترین علم آمده که این مطلب حق و درستی است زیرا هر گاه علم عالم تنها لقلقه زبان او باشد و در اعضا و جوارح وی به شکل عبادت وارد نشود، وی عالمی ناقص است. ولی هر گاه مردم از بیان او بهره‌مند شوند و عبادات وی را نیز ببینند، نفع و بهره او نسبت به دیگران تام و تمام است و مردم گویند اگر مطالب او حقیقت نداشت خود بدان مؤدب نبود و در حالت اول گویند اگر مطالب او حقیقت داشت خود بدان پای‌بند بود. فعل وقف نیز در این شرح به صورت مجهول وَقَفَ آمده است (۱۴۰۴: ج ۱۸: ۱۱۴).

چشم‌پوشی بالاترین اعمال کریم است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ (حکمت/۲۱۳)

امام علیه السلام در حکمت ۲۱۳ در ترغیب به چشم‌پوشی و تغافل، بهترین و بالاترین کار انسان کریم و بزرگوار را، چشم‌پوشی او از زشتی‌های دیگران می‌داند (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۸۵). در شرح ابن میثم بحرانی در علت اعلایی و بالایی چشم‌پوشی در این حکمت آمده است که تغافل و چشم‌پوشی از عیوب دیگران، مستلزم وجود فضیلت‌های دیگری مانند تحمل مکروه، حلم، عفو و صفح در انسان است و این فضائل هم، مستلزم وجود کرم در انسان است و لذا شخص کریم هنگام

خشم، از اعمال آن در خصوص دیگران خودداری می‌کند (۱۴۲۰: ۵: ۳۲۹). در منهج البراعه نیز ستاری خداوند از اسمای حسناى پروردگار و صفات عالی او شمرده شده زیرا معاصی بندگان را می‌پوشاند و این همان کرم عام اوست (رک. هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ۲۱: ۲۹۱) و لذا شخص کریم با چشم‌پوشی از عیوب دیگران در راه خداگونه شدن قدم برمی‌دارد.

مفردات راغب نیز درباره کرم همین معنای جامعیت صفات به لفظی دیگر آمده آنجا که آورده کرم هنگامی که وصف انسان می‌شود اسمی است بر اخلاق و افعال حمیده و پسندیده که از شخص صادر می‌شود. بنابراین به جهت کرم به او کریم نمی‌گویند و برخی علماء گفته‌اند کرم مانند حریت و آزادگی است با این تفاوت که حریت به محاسن کوچک و بزرگ اطلاق می‌شود ولی کرم تنها به محاسن بزرگ گفته می‌شود (۱۴۱۲: ۷۰۷).

امام علیه السلام در این حکمت برای توصیف چشم‌پوشی و تغافل، از استعاره مکانی بالاترین بهره جسته است تا مفهوم انتزاعی چشم‌پوشی را در میان فضائل دیگر انسان کریم به تصویر بکشد. این استعاره ذیل استعاره «اعمال الکریم شریف» است. به عبارت دیگر جایگاه تغافل و چشم‌پوشی در میان فضائل شخص کریم، بالاترین آن‌ها است.

اسلام بالاترین شرف

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ (حکمت/ ۳۶۳)

امام علیه السلام در حکمت ۳۶۳ درباره خوی پسندیده و شایسته می‌فرماید که هیچ شرف و بزرگی بالاتر از اسلام نیست زیرا شخص را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۲۶۰).

در قرآن کریم سوره توبه نیز درباره بالایی و رفعت شعار الهی آمده است که (كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَاءُ) (توبه/ ۴۰). در حدیث دیگری به نقل از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز علو و برتری اسلام بر دیگر ادیان و مذاهب با الفاظ دیگری آمده است که «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَىٰ عَلَيْهِ» (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹: ۳: ۲۴۱). در شرح ابن ابی الحدید در توضیح این حکمت نیز آمده که بالایی و برتری اسلام بارها در کلام مولا علیه السلام برای اتمام حجت تکرار شده همان‌گونه که مواعظ و نواهی پروردگار در قرآن کریم تکرار شده است (۱۴۰۴: ۱۹: ۳۰۱).

درباره علو و برتری در مفردات راغب نیز آمده وصف عَلَا بر محمود و مذموم هر دو اطلاق می‌شود مانند این آیه قرآن که به علو فرعون اشاره شده است (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ) (قصص/ ۴) ولی وصف عَلَىٰ تنها درباره اوصاف محمود به کار رفته است (۱۴۱۲: ۵۸۳).

از نظر لفظی شرف با لای نفی جنس آمده است و در وجه تسمیه این لام گفته شده که لام نفی جنس نامیده شده زیرا با آمدن آن بر سر نکره، نفی دخول جنس آن نکره را می‌نماید (الشرتونی، ۱۳۶۸: ۴: ۲۲۸) و لذا معنی این می‌شود که هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست. این استعاره ذیل استعاره «الْأَخْلَاقُ الْحَمِيدَةُ شَرِيفَةٌ» است و «استفاده از استعاره جهتی بالا بودن، به معنی با اهمیت دانستن

آن است.» (منوچهری و شفق، ۱۴۰۰: ۱۲۱) بنابراین مفهوم انتزاعی برترین اخلاق حمیده یعنی اسلام، با استعاره مکانی «بالترین» به بهترین وجه مفهوم سازی شده است.

استعاره جهتی بر مبنای پشت و جلو

زبان خردمند پشت تفکر او است و تفکر احمق پشت زبان او است (یعنی زبان احمق جلو تفکر

اوست)

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ (حکمت/۳۹)

امام علی علیه السلام در حکمت ۳۹ در نکوهش احمق و ستایش خردمند می‌فرماید: زبان خردمند پشت دل او است (یعنی عاقل نیک و بد سخن خود را سنجیده و بعد سخن می‌گوید) و دل احمق پشت زبان اوست (یعنی احمق نسنجیده سخن می‌گوید و بعد به گفته خود می‌اندیشد). سید رضی گردآورنده نهج البلاغه، این سخن را در زمره معانی شریف و عجیب دانسته است و اضافه نموده که امام علیه السلام در بیان دیگری با همین مضمون می‌فرماید: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ» (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۰۶).

در روایتی در روضة الواعظین نیز درباره فضیلت عقل از ابن عباس آمده که اساس دین بر عقل پایه‌گذاری شده و فرائض دینی بر پایه عقل واجب گشته و شناخت پروردگار به واسطه عقل میسر است و توسل به او نیز با عقل انجام می‌پذیرد و عاقل نزدیک‌تر به رب از جمیع کوشندگان بدون عقل است. «أَسَاسُ الدِّينِ بُنِيَ عَلَى الْعَقْلِ وَفُرِضَتِ الْفَرَائِضُ عَلَى الْعَقْلِ وَرَبُّنَا يَعْرِفُ بِالْعَقْلِ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْهِ بِالْعَقْلِ وَ الْعَاقِلُ أَقْرَبُ إِلَى رَبِّهِ مِنْ جَمِيعِ الْمُجْتَهِدِينَ بِغَيْرِ عَقْلٍ.» (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ج ۱: ۴)

بحرانی در شرح خود آورده که امام علیه السلام کلمه وراء را برای تاخیر در دو موضع (مقابل) استعاره گرفته است. تاخیر سخن گفتن عاقل و تاخیر اندیشیدن احمق (۱۴۲۰: ج ۵: ۲۴۶). امام علیه السلام برای توصیف مفهوم انتزاعی تفکر نمودن و سخن گفتن و مقدم بودن تفکر بر سخن، از حوزه جهات بهره برده است. مفهوم انتزاعی حالت اول یعنی تفکر و بعد سخن، با جهت مکانی جلو بودن به تصویر کشیده شده است و مفهوم انتزاعی حالت مقابل آن یعنی سخن و بعد تفکر، با جهت مکانی پشت (وراء) نمایان شده است. «در تحلیل استعاره‌های جهتی می‌توان گفت که وجود آن‌ها تصادفی نیست بلکه می‌توانند مبنای تجربی و یا فرهنگی و یا ساختار بدنی داشته باشند. اولی مانند بهره‌مندی، جلو چیزی بودن است و دومی مثل خوب، جلو است و سومی مانند توجه، جلو است» (رک. منوچهری و شفق، ۱۴۰۰: ۱۲۱) بر این اساس این استعاره جهتی را می‌توان از مصادیقی دانست که مبنای فرهنگی دارند.

هر آمدنی، رفتنی است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ وَمَا أُدْبِرَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ (حکمت/۱۴۴)

امام علیه السلام در حکمت ۱۴۴ در عدم پایداری و ثبات امور می‌فرماید: برای هر پیشامدی برگشتنی است و آنچه برگشت چنان است که هرگز نبوده‌است یعنی خوشی و ناخوشی دنیا رفتنی است و چون بگذرد گویی چنین روز خوش و ناخوشی نبوده‌است (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۱۶۳).
در شرح بحرانی در توضیح این حکمت آمده که منظور از مقبل، لذائد و شدائد دنیا است و این که انسان در برابر لذائد دنیا زهد پیشه سازد و هنگام سختی نیز، آن را آسان کند (۱۴۲۰: ج ۵: ۳۱۰).
در شرح ابن ابی الحدید در توضیح اقبال و ادبار آمده که این معنایی است که بسیار مورد استفاده قرار گرفته‌است مانند سخن شاعر که در آن رسیدن به مدارج عالی را هشدار داده، زیرا از دست دادن آن به اندازه خود آن مقام است در شعر آمده: «بَقْدَرِ الْعُلُوِّ يَكُونُ الْهُبُوطُ / وَإِيَّاكَ وَالرَّيْبَ الْعَالِيَةَ» و یا از قول برخی از حکماء آمده که حرکت اقبال بطی و کند است و حرکت ادبار سریع و تند. مانند صعود از نردبان و پایین آمدن از آن که همانند پرتاب شدن از بالا به پایین است «حَرَكَةُ الْإِقْبَالِ بَطِيئَةٌ وَحَرَكَةُ الْإِدْبَارِ سَرِيعَةٌ لِأَنَّ الْمُقْبِلَ كَالصَّاعِدِ إِلَى مِرْقَاةٍ وَمِرْقَاةُ الْمُدْبِرِ كَالْمَقْدُوفِ بِهِ مِنَ الْعُلُوِّ إِلَى الْأَسْفَلِ (۱۴۰۴: ج ۱۸: ۱۶۹).

امام علیه السلام در این حکمت از استعاره لفظ «مقبل» برای هر دو معنی مقابل اقبال لذائد و شدائد بهره‌جسته‌است و برای توصیف مفهوم انتزاعی موقتی بودن خوشی‌ها و ناخوشی‌ها و سپری شدن هر دو، به طوری که گویی اصلاً وجود نداشته‌اند، از حوزه مبدأ جهات مکانی بهره‌برده‌است. مفهوم انتزاعی حالت اول روی آوردن لذائد و سپری شدن آن است که با جهت مکانی اقبال و ادبار به تصویر کشیده شده‌است و مفهوم انتزاعی حالت مقابل آن نیز روی آوردن شدائد و سپری شدن آن است که آن هم با جهت مکانی اقبال و ادبار نشان داده شده‌است.

مؤمن در پشت خود مال نمی‌گذارد

وَقَالَ عَلِيُّ لِإِيْتِهِ الْحَسَنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بَيْتِي لَا تُخْلِفَنَّ وِرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا^۱ (حکمت/ ۴۰۸)
امام علیه السلام در حکمت ۴۰۸ در زبان گذاشتن دارائی برای وارث می‌فرماید: ای پسرکم البته چیزی از مال و دارائی دنیا بعد از خود مگذار (زیرا این کار تو از دو حال خارج نیست که وارث یا مؤمن است و یا گنه‌کار که در صورت اول با آن مال اطاعت خدا کند و سعادت‌مند شود و یا با آن معصیت خدا کند و بدبخت شود و هیچ‌یک از این دو سزاوار نیست که دیگری را بر خود برگزینی) (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۲۸۱).

در شرح ابن ابی الحدید ذیل حدیث مذکور آمده که حضرت در ابتدای این کلام فرمود که این مال پیش از تو برای دیگری بود و بعد از تو نیز از آن دیگری است. «قَدْ كَانَ لِهَذَا الْمَالِ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ» هم‌چنین کلمه تخلفن در این شرح با فتح خاء آمده‌است (۱۴۰۴: ج ۲۰: ۲۹).

^۱ منظور از نگذاشتن ارث، مال اندوزی بی‌هدف و در غیر مسیر الهی است همان‌گونه که در آیه قرآن هم آمده ایجاد کنز و زراندوزی بد است اما به ارث گذاشتن مال برای فرزندان از راه قانونی بد نیست (شایسته‌است برای رفع شبهه ارث، به بحث مبسوط دنیا از منظر نهج البلاغه دکتر محمدعلی انصاری در کتاب نوش و نیش مراجعه شود).

در شرح بحرانی شقاوت گذارنده ارث را، شقاوت در دنیا برای جمع کردن مال و شقاوت در آخرت برای ذخیره آن دانسته‌است (۱۴۲۰: ج ۵: ۴۱۳) و خداوند نیز در آیه ۳۴ سوره توبه کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند را به عذاب دردناکی بشارت دهد (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْقِدُونَهَا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

امام علیه السلام در این حکمت (۴۰۸) از مفهوم عینی و جهت مکانی وراء (پشت سر) بهره برده و مفهوم انتزاعی میراث را به زیبایی به تصویر کشیده‌است و با توجه به این که استفاده از استعاره‌ها به طور عام و استعاره‌های جهتی به طور خاص، تصادفی نیست و بر اساس تجربه و فرهنگ و ساختار بدنی است، این استعاره نیز مبنای تجربی دارد.

قلبها اقبال و ادبار دارند

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَأَحْمِلُوهَا عَلَى التَّوَافِلِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ (حکمت/۳۰۴)

امام علیه السلام در انجام واجبات و مستحبات می‌فرماید: دلها اقبال و ادبار دارند پس هنگام اقبال و آمادگی آن‌ها را (علاوه بر واجبات) به مستحبات وادارید و هنگام ادبار و عدم آمادگی به واجبات اکتفا کنید (زیرا انجام فرائض در هر حال واجب است) (رک. فیض الاسلام، ۱۳۷۸: ۱۲۸۱).

در شرح ابن ابی الحدید ملالت قلوب را به مانند ملالت ابدان دانسته که گاه به علم و عمل روی می‌آورند و گاه پشت می‌کنند و علت اکتفا به فرائض را عدم نفع و سود به هنگام نداشتن حضور قلب دانسته‌است (۱۴۰۴: ج ۱۹: ۲۱۹).

در شرح منهج البراعة خوبی نیز در خصوص آمادگی و اقبال قلوب به عبادت و عمل صالح آمده که آمادگی دلها برای عبادت ناشی از قوت ایمان و فراغت از کار به سبب کمی مشاغل دنیوی و قلت عیال است و اقبال قلوب غالباً در اجتماع مؤمنین به وجود می‌آید. بنابراین در شریعت اسلامی به جمعه و جماعات سفارش شده‌است که مانند دو ستون برای جلب قلوب به عبادت و عمل صالحند (۱۴۰۰: ج ۲۱: ۴۰۰).

در این حکمت امام علیه السلام از دو لفظ عینی مکانی اقبال و ادبار برای دو معنی انتزاعی آمادگی و عدم آن بهره برده‌است تا این دو معنی مجرد را به تصویر بکشد. لفظ اقبال برای نوافل استعاره گرفته شده زیرا این لفظ با اتساع همراه‌است (البحرانی، ۱۴۲۰: ج ۵: ۳۷۱) و لفظ ادبار نیز برای فرائض استعاره شده زیرا با عدم اتساع همراه‌است.

نتایج

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که با به کارگیری استعاره می‌توان گستره نفوذی پیام را افزایش داد و به عنوان ابزار فهم و شناخت از آن بهره جست. نیز یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که استعاره در زبان‌شناسی معاصر با معنای سنتی خود فاصله‌گرفته‌است و دیگر علم ذهنی بر پایه واژه‌ها نیست

بلکه از طریق مفاهیم عینی می‌توان مفاهیم انتزاعی را به تصویر کشاند. در این پژوهش استعاره جهتی حکمت‌های نهج البلاغه در زبان‌شناسی شناختی مورد مطالعه قرار گرفت و نتایج تحقیق حاکی از آن است که نشانه‌های دربرگیرنده کوچ کردن، مرگ، فرشته شدن عقیف با استعاره نزدیک تصویرسازی شده‌است و نشانه‌های دربردارنده آرزو، سفر آخرت با استعاره دور مفهوم سازی شده‌است. هم‌چنین معانی والا مانند علم همراه با عمل، تعافل انسان کریم و پذیرش اسلام با استعاره بالا و بالاترین به تصویر درآمده‌است. و معانی متعالی مانند آمادگی قلبی، تفکر خردمند با استعاره روی‌نهادن و اقبال و معانی انحطاطی مانند عدم آمادگی قلبی و تفکر احمق و گذاشتن میراث با استعاره روی‌گردانی و ادبار آمده‌است. در استعاره‌های دارای دو جهت معنایی نزدیکی و دوری در حکمت‌های نهج البلاغه، نزدیکی به دنیا، دوری از آخرت و نزدیکی به آخرت، دوری از دنیا است و یا با نزدیک شدن مرگ، آرزو دور می‌شود.

جدول ۱- نام نگاشت و حوزه‌های مبدأ و مقصد برخی استعاره‌های جهتی در حکمت‌های نهج البلاغه

حوزه مبدأ	حوزه مقصد	نام نگاشت
نزدیکی و دوری	دنیا و آخرت	نزدیکی به دنیا دوری از آخرت است
نزدیکی و دوری	مرگ و آرزو	نزدیکی به مرگ دوری از آرزوهاست
نزدیکی	کوچ کردن	کوچ کردن نزدیک است
نزدیکی	فرشته شدن عقیف	فرشته شدن عقیف نزدیک است
نزدیکی	آخرت	امر آخرت نزدیک است
دوری	سفر آخرت	سفر آخرت دور است
بالایی و پائینی	علم باعمل و علم بی‌عمل	علم باعمل بالا و علم بی‌عمل پائین است
بالاترین اعمال	چشم‌پوشی کریم	چشم‌پوشی کریم بالاترین اعمال او است
بالاترین شرف	اسلام	اسلام بالاترین شرف است
پشت تفکر	زبان خردمند	زبان خردمند پشت تفکر او است
پشت زبان	تفکر احمق	تفکر احمق پشت زبان او است
روی آوردن	قلبها	قلبها به نوافل روی می‌آورند
روی برگرداندن	قلبها	قلبها از نوافل روی برگردانند (به فرائض اکتفاکنند)
ادبار (روی برگرداندن)	آمدنی	هر آمدنی ادبار دارد گویی اصلاً نیامده است
پشت سر	میراث	میراث پشت خود نگذار

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۴۰۴ق). شرح نهج البلاغة. مصحح ابراهیم محمد ابوالفضل. قم: ناشر مكتبة آية الله المرعشي النجفي.

ایمانیان، حسین و نادری، زهره. (۱۳۹۲). استعاره‌های جهتی نهج البلاغه از بعد شناختی. پژوهش‌های نهج البلاغه، ۱ (۴)، ۷۳-۹۲.

البحرانی، ابن میثم (۱۴۲۰ق). شرح نهج البلاغة. بیروت: دارالثقلین.

پورالخاص، شکرالله و آلبانی، رقیه (۱۳۹۷). بررسی استعاره‌های جهتی در غزلیات شمس. متن پژوهی ادبی، ۲۲ (۷۵)، ۲۰۷-۲۲۸.

حسینی، سید مطهره (۱۳۹۶). استعاره مفهومی رحمت الهی در قرآن کریم. ذهن، (۶۹)، ۲۷-۵۲.

داودی، عارفه و بهارزاده، پروین (۱۳۹۷). استعاره‌های مفهومی بهشت در خطبه‌های نهج البلاغه (پژوهش موردی از منظر زبان‌شناسی شناختی). پژوهش‌های نهج البلاغه، ۱۷ (۵۸)، ۸۳-۱۰۵.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ قرآن. محقق صفوان عدنان داوودی. بیروت-دمشق: دار القلم-الدار الشامیة.

الشرتونی، رشید (۱۳۶۸). مبادئ العربية. قم: المؤسسة المطبوعات دارالعلم.

شیرزاد، محمدحسین و شیرزاد، محمدحسن و شریفی، محمد (۱۴۰۰). تحلیلی معناشناختی از امنیت در قرآن کریم مبتنی بر نظریه استعاره‌های جهتی. آموزه‌های قرآنی، ۱۸ (۳۴)، ۳-۳۰.

صفوی، کورش (۱۳۹۵). درآمدی بر معناشناسی. تهران: سوره مهر.

فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵). روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط-القدیمة). قم: انتشارات رضی.

فیض الاسلام، سید علینقی (۱۳۷۸). ترجمه و شرح نهج البلاغه. تهران: مؤسسه انتشارات فقیه.

قائمی، مرتضی (۱۳۹۵). درآمدی بر نظام مفهوم‌سازی استعاری در نهج البلاغه. همدان: ناشر مرکز نشر دانشگاه بوعلی سینا.

کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و حاجیان، خدیجه (۱۳۸۹). استعاره‌های جهتی قرآن با رویکرد شناختی. نقد ادبی، ۳ (۹)، ۱۱۵-۱۳۹.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی (ط-الاسلامیه). مصحح علی اکبر غفاری و آخوندی. تهران: ناشر دارالکتب الاسلامیه.

کوچش، زلتن (۱۳۹۳). مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سمت.
لیکاف، جرج و جانسون، مارک (۱۳۹۵). استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم. ترجمه هاجر آقاابراهیمی. چاپ اول. تهران: نشر علمی.

منوچهری، مریم و شفق، اسماعیل (۱۴۰۰). استعاره جهتی در قصاید خاقانی با رویکرد شناختی. پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت. ۱ (۱)، ۱۱۳-۱۳۱.

مواظبی، زهرا و ابراهیمی، ابراهیم و پور ابراهیم، شیرین (۱۴۰۱). معناشناسی رابطه مالکیت در قرآن کریم با تکیه بر نظریه استعاره مفهومی. پژوهش‌های ادبی قرآنی، ۱۰ (۲)، ۵۱-۷۵.

نهادی، متین و گلفام، ارسلان (۱۴۰۱). تأثیر استعاره‌های مفهومی چندشیوه در بهبود مهارت‌های خواندن و نوشتن زبان انگلیسی. پژوهش‌های زبان‌شناختی در زبان‌های خارجی، ۱۲ (۲)، ۱۳۱-۱۵۳.

هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. تهران: ناشر مکتبه الاسلامیه.

الهاشمی، سید احمد (۱۳۶۸). جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع. قم: مؤسسه مطبوعات دینی.